



## نقش مشورت با همسایگان در بهبود بیماری های اعصاب و روان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

دکتر بهروز جلیلی

دانشیار دانشگاه علوم پزشکی ایران (تهران)

به تازگی وارد کلاس دوم دبستان شده است از طرف خانم معلم پیش فعال تشخیص داده شد و حسن او را نزد روانپزشک برد و آقای دکتر پس از معاینه قرص هایی تجویز کرده که قرار است از فردا شروع کنم. این شمس خانم که استراق سمع می کرد (یعنی همین دانشمندی که صحبتش بود) بلافاصله وارد صحبت شد که:

خدا به تو رحم کرد که من امروز این جا بودم، آخه خواهر من، مگر تو نشنیده ای که پسر بچه ها همه شیطان و پر تحرکند. اگر

آقا پارسال یک اقبال غیر منتظره به بنده و سایر اهالی محل روی آورد، یعنی خانمی بنام شمسی خانم ۵۰-۶۰ ساله در همسایگی ما پیدایش شد که باید او را بحر العلوم خطاب کرد. ایشان از همه فنی سر رشته داشت بالاخص از علم پزشکی. بنده هنوز متعجبم که چطور ژاپنی ها که در شکار مغزها استادند وی را کشف نکرده. اولین بار که یکی از اهالی از علم ایشان آگاه شد بدین قرار بود که عذرا خانم در حین خرید از سوپر محله با آقامرئضی سوپری محل صحبت می کرد که پسر



پسر بچه شیطنت نکند و در کلاس گج نپرانند، و ول نخورد و تو سر بغل دستی اش نزند که بیمار است. خواهر برو، و همه قرص هارا دور بریز، به خانم معلم از قول من بگو، اگر تو معلمی بلد نیستی و کم تحمل هستی گناه کودکان معصوم ما چیست؟. عذرا خانم هم که از خدا می خواست، فردا با توپ پر نزد معلم رفت و تمام و کمال دست و رویش را شست. دو هفته بعد آقا کمال که از وجود این دانشمند باخبر شده بود نزدش رفت و در ودل کرد که عیال بنده بعضی اوقات غش و ضعف می کند و کارم به درمانگاه و وصل سرم و کلی خرج می کشد و بالاخره به توصیه برخی افراد به اصطلاح آگاه نزد متخصص اعصاب و روان رفتم و ایشان گفتند باید روانکاو شود و روش های آرام سازی صورت گیرد و کلی توصیه های رفتاری کردند و دست آخر هم اندکی نیاز به دارو دارند که تازگی شروع کرده ام.

شمسی خانم نگاهی عاقل اندر سفیه به آقا کمال انداخت که مرد حسابی ۵۵ سال از سنت می گذرد و هنوز زن داری یاد نگرفته ای؟ این دفعه که خودش را به غش و ضعف زد یک کشیده محکم تو صورتش بزن و بگو اگر دست از این پدر سوخته بازی ها برنداری برت می گردانم خونه ی پدر فلان شده ات که تورو بیخ ریش من بست.

پس از مدتی که اهالی از وجود این "ماجرا" باخبر شدند، دیگر در منزل ایشان غلغله شد و باید شب و روز تو نوبت می موندی که موفق به زیارت ایشان شوی. اگر سعادت یارت می شد و به زیارت و دست بوس شمسی خانم می رسیدی، یک در میان پشت سر دکترها فحش و بدوبیراه می گفت که این لامصب ها فقط بلدند پول مردم را بگیرند و کلی داروهای شمیایی تحویلشان بدهند که آخرش پدر کبد و کلیه هارا در می آورد و هم معتاد به داروهای ایشان می شوی.

چند سالی هم شعار می داد که این پسر آقا تقی را نگاه کنید، چند سال پیش او را مبتلا به صرع تشخیص دادند و الان چهار سال است که دارو پشت دارو به او میدهند و بدبخت مجبور است روزی ۷-۸ قرص بخورد و معتاد به دارو شده است و بعد می گفت: مگر قدیم که دارو نبود مردم زرت و زرت دارو می خوردند.

یکی از موارد آخر که به ایشان رجوع کرده بود پسر جوانی بود که روانپزشکان تشخیص بیماری اختلال خلقی دو قطبی برایش مطرح کرده بودند و داروی لیتیوم می خورد شمسی خانم

بلافاصله دستور قطع داروی نامبرده را صادر کرد و به پدرش گفت:

این بار که پرخاشگری و پرویی کرد و خواست از منزل فرار کند، کمر بند را میکشی تا می خورد کتکش میزنی که آدم شود و اگر نشد با کمک یکی دو گردن کلفت به تخت می بندیش که دیگر جفتک نزند و در ضمن روزی یک بار هم از این جوشانده ای که به تو می دهم بخوردش می دهی.

اما بهتر است از بقیه ی ماجرا هم باخبر شوید چون همیشه کارها به خیر و خوشی تمام نمی شود.

آقا تقی یعنی پدر همون پسر غشی که به شمسی خانم رجوع کرده بود به توصیه ایشان تمام داروهای ضد صرع وی را قطع کرد. دو روز بعد نصف شب پدر و مادرش از صدای خرخر تنفس وی بیدار شدند و دیدند بدبخت دارو دست و پامی زند و چشمش به طاق رفته و فقط سفیدی چشم پیدا است. پسر یکی از همسایه ها که دانشجوی پزشکی است به دادش رسید و یک چوب آبسلاک لای دندان هایش گذاشت و با ماشین حسین



شده بود با دارو و روش های رفتاری اختلال به اصطلاح هیستیری را درمان کند و سودا یا هیجان و سواس را طبق بندی کرده و با دارو هایی که خودش تهیه می کرد معالجه می نمود. ما در بسیاری موارد پزشکی حتی از اروپای آن زمان پیشرفته تر بودیم. بچه بیش فعال گناهکار نیست که کتکش بزنیم یا از معلم بدبخت بخواهیم تحملش کند حتی اگر کلاس را به هم بریزد. آن که گرفتار بیماری اختلال خلقی دو قطبی است اگر دارویش را مرتب بخورد می تواند در علم و تحصیل و طی مدارج اجتماعی به جایی برسد که افراد غیر بیمار نمی توانند.

فلان شخص با من در دودل می کرد که من هم بیش فعال بودم ولی در زمان ما دارو، و دکتر نبود و خودم خوب شدم، می بینی که دکتر و دارو همیشه هم انتخاب خوبی نیستند. جواب دادم الان چه کاره ای؟ گفت لیسانس فلان رشته ام و در شرکت فلان کار می کنم. گفتم گاهی دوستانت تو را حواس پرت و گیج خطاب نمی کنند؟ گفت چرا چطور مگه؟ گفتم: بنده خدا اگر تو را هم نزد دکتر برده بودند الان به جای لیسانس دکتر داشتی و به جای کارمند این شرکت مدیر آن بودی.

آقا در زمانی که مهندسین سد ساز و هم متخصص اطفاء حریق چاه های نفت مان را در دنیا جهت مشورت به کمک می طلبند، بهتر نیست قدری به خودمان بیاییم و به بینیم که در قرن بیست و یکم دیگر رجوع به روانپزشک عار و ننگ نیست، بلکه می تواند ناجی زندگی و آینده خود و عزیزانمان باشد. بچه بیش فعال درمان شده می تواند دانشمند آینده باشد و درمان نشده بزهکار و معتاد و سارق.

البته این نظر دوست من بود ولی نمی دانم آیا شما هم با او موافقید یا فکر می کنید شمس خانوم و امثال او درست می گویند.

**بازاریاب کار آزموده  
و حرفه ای مورد نیاز است**

**فصلنامه بهداشت روان**

آقا او را نصف شب به بیمارستان رساندند و با بدبختی و اکسیژن درمانی و آمپول های داخل رگ، از نیمه راه مرگ برش گرداندند. پزشکان بیمارستان دست برنداشتند و شمسی خانم را به جرم دخالت غیر مجاز در امور پزشکی به مراجع قضایی کشاندند. بگذریم که زن های محل چه قشقرقی به راه انداختند که یک آدم درست هم پیدا می شود نمی گذارند که کار خودش را بکند.

این حکایت را برای دوستی نقل می کردم، گفت:

فلانی یادت هست که تا یک قرن پیش اگر کسی وسط خیابان غش می کرد مردم دورش را با گچ یا ذغال خط می کشیدند دور و برش پول خرد (سکه) می ریختند.

یادته اگر کسی با خودش حرف می زد و بعضی کارهای به قول مردم عجیب و غریب بروز می داد، مردم دنبالش می کردند و به او سنگ می زدند و حتی در برخی دهات او را از ده بیرون می کردند و می گفتند ارواح خبیث وارد بدنش شده است.

شاید اروپا و اروپاییان تا حدود قرون وسطی این افکار را نشان می دادند. یادمان باشد ابوعلی سینا دانشمند بزرگ ما موفق